

گونه‌های تأثیرپذیری در روایت فتنه غز با رویکرد بینامتنی

مصطفی علی پور*

حبیب‌الله عباسی**

چکیده

رخداد تاریخی و روایت تاریخی آن رخداد، اعم از شفاهی و کتبی، با هم تفاوت دارند؛ چه، رخداد واقع‌های است که یکبار در زمان خاص و مکان معین اتفاق افتاده است، اما روایت تاریخی متکثر و متعدد است و با رخداد تاریخی هم‌خوانی کامل ندارد و تأویلی از آن رخداد اصلی است. در این جستار، تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته، با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد بینامتنی (بر پایه محورهای سه‌گانه بینامتنی ژنت) در دو روایت تاریخی ظهیری نیشابوری و راوندی از رخداد فتنه غز واکاوی شده است، دو روایتی که از لحاظ زمانی و بیانی با هم متفاوت‌اند. همچنین، نشان داده شده است که این دو متن، که موضوع مشترکی دارند و به هم مربوط‌اند، چه میزان از هم تأثیر پذیرفته‌اند و چقدر مکالمه و گفت‌وگو بین آنها در گرفته است. علاوه بر تأکید بر ویژگی‌های زبانی *راحه/الصدور*، به‌ویژه نظام نحوی آن، به رابطه بینامتنی دو اثر، شباهت‌ها و تفاوت‌ها در نحوه گزارش و روایت فتنه غز پرداخته شده است. حاصل تحقیق برجسته‌کردن تأثیرپذیری *راحه/الصدور* از *سلجوق‌نامه* در گزارش تاریخی است که آن را در مظان اتهام سرقت ادبی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: سرقت ادبی، بینامتنیت، ژنت، *سلجوق‌نامه*، *راحه/الصدور*، واقعه غز.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

1340mostafa@gmail.com

**استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی habibabbasi45@yahoo.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۰، شماره ۹۲، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۷۱-۱۹۰

An Intertextual Approach to the Types of Influence in the Narrative of Ghoz Riot

Mostafa Alipour*

Habib-Allah Abbasi**

Abstract

There is a difference between a historical event and the historical narrative of that event, whether it is oral or written. That is why an event is something that happened once in a specific time and place, but the historical narrative is multiple and numerous and does not completely agree with the historical event and is an interpretation of the original incident. Using the descriptive-analytical method and the intertextual approach (based on the three intertextual axes of Genette) in this article, the repetition, reconstruction, and reproduction of the past have been analyzed in two historical narratives of Zahiri Nishaburi and Rawandi about the incident of Ghoz riot, two narratives which are temporally and expressively different. Moreover, it has been shown that these two texts, which have a common theme and are related to each other have been influenced by each other and much communication has taken place between them. In addition to relying and emphasizing on the linguistic features of *Rahat al-Sudur*, especially its syntactic system, the intertextual relationship of the two works, similarities, and differences in the way of their reporting and narrating of Ghoz riot have been discussed. The result of the research highlights the influence of Seljuq Nameh on *Rahat al-Sudur* in the historical report, which accuses its author of plagiarism.

Keywords: Plagiarism, Intertextuality, Gerard Genette, Seljuq Nameh, *Rahat al-Sudur*, Ghoz Riot.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*PhD Candidate in Persian Language and Literature at Kharazmi University, (Corresponding Author) 1340mostafa@gmail.com

**Professor in Persian Language and Literature at Kharazmi University, habibabbasi45@yahoo.com

۱. مقدمه

۱.۱. طرح مسئله

انسان موجودی تاریخ‌مند و زمان‌مند است و زمان‌مندی او در سه ساحت گذشته، حال، و آینده تبلور می‌یابد. گذشته یا سنت برای انسان دو معنی دارد: یا گذشته‌ای تمام شده است که دیگر تأثیری بر زمان حاضر ندارد، یا گذشته‌ای گشوده و فعال است که بر زمان حال تأثیر می‌نهد. بی‌تردید، میان این دو گذشته یا سنت فعال و تأثیرگذار تفاوت باید نهاد؛ چه، گذشته‌ای هست که به اکنون منتقل و سرچشمه تحولاتی شگرف می‌شود.

تفاوت میان انسان با سنگ، درخت و گربه، در نوع رابطه او با گذشته پدیدار می‌شود. هرکدام از این پدیده‌ها به‌نحوی از گذشته خویش متأثرند. آنها گذشته دارند، اما گذشته تمام‌شده‌ای که به آن بر نمی‌گردند و درباره آن فکر نمی‌کنند. انسان به گذشته‌اش می‌اندیشد، آن را به یاد می‌آورد و درباره‌اش روایت‌هایی می‌سازد و با آن زندگی می‌کند.

باید میان رخداد تاریخی و روایت تاریخی آن رخداد، اعم از شفاهی و کتبی، تفاوت قائل شد. رخداد واقع‌ای است که یکبار اتفاق افتاده است، آن هم در زمان خاص و مکان معین، اما روایت تاریخی متکثر و متعدد است و با رخداد تاریخی هم‌خوانی کامل ندارد و تأویلی از رخداد اصلی است؛ از همین رو، هایدگر روایت تاریخی را «توصیف گذشته از دیدگاه دل‌مشغولی‌های حسابگرانهٔ امروزی» می‌داند (احمدی، ۱۳۸۸: ۶۳۴).

برخی انسان‌ها، همانند مفهوم «دازاین» هایدگر، که احساس شدید پرتاب‌شدگی را القا می‌کند، سعی دارند گذشته‌ای خاص را تکرار و امکان‌های خود را بازیابی کنند. آنها سخت به پرتاب‌شدگی می‌اندیشند و سرانجام گذشته را برای امروز می‌یابند؛ لذا به تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته برمی‌خیزند؛ زیرا تکرار را نه تقلید تام و تمام اتفاقی که در گذشته رخ داده است، بلکه بازآفرینی آن می‌دانند (همان، ۶۳۵).

در جستار حاضر، این مهم، یعنی تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته، با رویکرد بینامتنی، در دو روایت تاریخی ظهیری نیشابوری و راوندی از رخداد فتنه‌غز واکاوی می‌شود، دو روایتی که از لحاظ زمانی و بیانی با هم متفاوت‌اند. همچنین، نشان داده می‌شود که این دو متنی که موضوع مشترکی دارند و به هم مربوط‌اند، چه میزان از هم تأثیر پذیرفته‌اند و میان آنها مکالمه و گفت‌وگو در گرفته است.

۲.۱. پیشینه تحقیق

درباره این دو کتاب مقالات مستقل بسیاری به رشته تحریر درآمده است، اما قدیم‌ترین جستاری که در آن به مقایسه و تأثیر و تأثر این دو کتاب پرداخته شده، مقاله «سلجوق‌نامه ظهیری نیشابوری و *راحة‌الصدر* راوندی» (افشار، ۱۳۱۳) به قلم اسماعیل‌خان افشار است. نویسنده در چندین جدول، مشترکات دو کتاب را دربرابر هم نقل کرده است. اسماعیل باغستانی نیز در مقاله «سیری در *راحة‌الصدر*» (۱۳۸۴) خاطرنشان کرده که اقتباس *راحة‌الصدر* راوندی از *سلجوق‌نامه*، که اسماعیل افشار بدان تصریح کرده، در میان نویسندگان قدیم در حوزه‌ها و قلمروهای مختلف علوم و ادبیات، ناپسند محسوب نمی‌شده و رایج بوده است. شهرام آزادیان و مسعود راستی‌پور، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی انتحالات ادبی راوندی» (۱۳۸۸) کوشیده‌اند تا با بررسی برخی جوانب تاریخی و ادبی *راحة‌الصدر*، تعدادی از انتحالات راوندی را در بخش‌های منظوم کتاب نشان دهند. مختار کمیلی نیز همین مسئله را در مقاله «راوندی، انتحال یا اقتباس؟» (۱۳۸۷) تصریح کرده است که راوندی به انتحال از *سلجوق‌نامه* بسنده نکرده، بلکه از آثاری مانند *ذخیره خوارزمشاهی*، *کلیله و دمنه* و *سندبادنامه* نیز اقتباس کرده است.

۳.۱. پرسش‌های تحقیق

۱. حدود تأثیرپذیری یک روایت از روایت دیگر در شیوه بیان کجاست؟
۲. مؤلف *راحة‌الصدر* در روایت واقعه غز در چه زمینه‌هایی از نظر زیبایی‌شناسی و قراردادهای زبان، از روایت همان واقعه در *سلجوق‌نامه* تأثیر پذیرفته است؟
۳. گونه‌های این تأثیرپذیری از نظر مبانی سه‌گانه بینامتنی ژرار ژنت (صریح-غیرصریح و ضمنی) کدام‌اند؟

۴.۱. روش تحقیق و قلمرو آن

برای آنکه فرآیند تکرار و بازسازی و تولید مجدد رخدادها و تاریخ در روایت ظهیری نیشابوری در *سلجوق‌نامه* و روایت راوندی در *راحة‌الصدر* دقیق‌تر نشان داده شود، از روش تحلیلی-توصیفی و رویکرد بینامتنی بهره گرفته شد و برای آنکه پژوهش علمی و دقیق باشد، قلمرو تحقیق به رخداد فتنه غز از هر دو کتاب محدود شده است.

۲. چارچوب نظری: بینامتنیت

بینامتنیت، به‌منزله نظریه ادبی، نخست‌بار در آثار ژولیا کریستوا، منتقد بلغاری‌الاصل فرانسوی، در اواخر دهه ۶۰، تحت تأثیر اندیشه‌های باختین، به‌ویژه منطق مکالمه، مطرح شد (مکاریک، ۱۳۸۵: ۷۲). تلقی کریستوا از این اصطلاح، بررسی تأثیرگذاری یک متن بر متن دیگر نبود، بلکه او بینامتنیت را از عناصر شکل‌دهنده متن برمی‌شمرد که براساس آن، «ارتباط میان مؤلف و خواننده همواره به‌همراه یک ارتباط، یا رابطه بینامتنی میان واژه‌های شاعرانه و موجودیت متقدم آنها در متون شعری گذشته است» (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۱۶۳-۱۶۴). از این توضیحات چنین برمی‌آید که بینامتنیت کریستوایی «بیش‌ازآنکه کاربردی باشد، نظری است» (همان).

پس از کریستوا، افرادی مانند بارت، ریفاتر، و ژنت، مطالعه درباره ارتباط یک متن با متون دیگر را پی گرفتند. ژرار ژنت فرانسوی با توسعه‌بخشیدن به این مطالعات آنها را نظام‌مند کرد و به ترامتنیت^۱ در مفهوم «همه چیزهایی که متن را آشکارا یا پنهان به متون دیگر پیوند می‌دهد» (ژنت، ۱۹۹۷: ۱)، رسید. ژنت در ترامتنیت محور بینامتنیت را «کاربرد آگاهانه متنی در متن دیگر» می‌داند که «نقل‌قول‌ها و بازگفت‌ها از متنی دیگر (که معمولاً داخل گیومه قرار می‌گیرند)، سرقت ادبی، اشارات کنایه‌آمیز، و نقل به معنا» (احمدی، ۱۳۷۲: ۳۲۰) را شامل می‌شود. براساس تقسیم‌بندی ژنت، بینامتنیت به سه گونه زیر تقسیم می‌شود:

۱. **بینامتنیت صریح و اعلام‌شده:** این نوع از بینامتنیت «بیانگر حضور آشکار یک متن در متن دیگر است. به‌عبارت روشن‌تر، در این نوع بینامتنیت، مؤلف متن دوم در نظر ندارد مرجع متن خود یعنی متن اول را پنهان کند» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۱۲۷)؛ مثل گونه‌های تضمین، استقبال، نقل قول، نقیضه و... .

۲. **بینامتنیت غیرصریح و پنهان:** «بینامتنیت غیرصریح بیانگر حضور پنهان یک متن در متن دیگر است. به‌عبارت دیگر، این نوع بینامتنیت می‌کوشد تا مرجع بینامتنی خود را پنهان کند» (همان)؛ مثل انواع سرقات ادبی.

۳. **بینامتنیت ضمنی:** در این نوع از بینامتنیت، مؤلف متن دوم قصد ندارد بینامتنی خود را پنهان کند؛ به‌همین دلیل، نشانه‌هایی می‌آورد که بتوان بینامتنی را تشخیص داد و حتی مرجعش را هم شناخت. اما این کار صریحاً انجام نمی‌شود. در این نوع بینامتنیت، مخاطبان خاصی که از متن اول آگاهی دارند متوجه بینامتنی می‌شوند؛ مانند انواع تلمیح‌ها، کنایات، اشارات و... (همان).

۳. رخداد فتنه غز

طایفه غز، مانند سلاجقه، از ترکمانان مسلمان ساکن ماوراءالنهر بودند. بعد از آنکه قراختائیان بر این دیار چیره شدند، از آنجا هجرت کردند و در حوالی بلخ سکونت گزیدند. بلخ در این تاریخ، زیر حاکمیت امیرقماج، از بزرگ‌ترین امرای لشکر سنجر، بود. او از غزان خواست که مرزهای بلخ را ترک کنند. ترکمانان غز نپذیرفتند و قماج به ایشان حمله کرد. هرچقدر که این طایفه خواستند او را با دادن پول از خیال خود بازدارند ممکن نشد؛ ناچار به جنگ تن دادند و پس از شکست قماج، به بلخ ریختند و از قتل و غارت دریغ نکردند. سلطان سنجر ترکمانان غز را برای ترک بلخ تهدید کرد. غزها عذرخواهی کردند و حاضر شدند که اگر سلطان آنها را در چراگاه‌های سابق باقی بگذارد، هرسال پول و حشم به خدمت او بفرستند. سنجر زیر بار نرفت و با جمعیتی قریب به صد هزار نفر برای دفع آنها عازم شد.

۱.۳. روایت ظهیری نیشابوری

این واقعه در روایت ظهیری نیشابوری چنین نقل شده است:

در آخر ثمان و اربعین و خمسمائه واقعه اقوام غز بود. از وفات سلطان مسعود یکسال و نیم گذشته بود و این اغوزان خیلی بسیار بودند به ترکمانان منسوب، و مقام چراخور ایشان به ختلان بود از اعمال بلخ و ختاییان ولایت وحش، هرسال بیست و چهار هزار سر گوسفند، وظیفه، به مطبخ خانه سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کس او رفتی به قبض و استیفاء آن؛ و چنان که عادت به جبر و تسلط حاشیه سلطان بود، شخصی که از قبل خانسالار به مطالبه اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند ماکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

۲.۳. روایت راوندی

واقعه فتنه غزها در روایت راوندی چنین نقل شده است:

و در آخر سنه ثمان و اربعین [او خمسمایه] حادثه غز بود، و غزان خیلی بودند از ترکمانان، مقام و چراخورشان بختلان بود از اعمال بلخ، و هرسال بیست و چهار هزار گوسفند وظیفه بود که به مطبخ سلطان دادندی و این در مجموع خوانسالار بودی و کس او به استیفاء آن رفتی، و چنانک تسلط و تجبر حاشیه سلطان بود، این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت، بر ایشان تعدی می‌کرد و در ردّ و بدل گوسفند ماکست و مبالغت بیش از حد می‌نمود (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

۳.۳. روابط بینامتنی میان دو روایت**۳.۱.۳. رابطه صریح و اعلام‌شده**

بررسی بینامتنی *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* نشان می‌دهد که در روایت راوندی، از بینامتنیت صریح اصلاً استفاده نشده است؛ چراکه نویسنده در هیچ‌جا، به بهره‌گیری خویش از روایت ظهیری سمرقندی اشاره نکرده است. البته، باید توجه داشت که روایتی که در *راحة‌الصدور* نقل می‌شود روایت تاریخی است و عموماً اتفاقات تاریخی رخ می‌داده‌اند و روایات آنها در متون تاریخی ذکر می‌شده است؛ با وجود این، شکل تأثیرپذیری راوندی از ظهیری به‌گونه‌ای است که این باور را در ذهن مخاطب به‌وجود می‌آورد که او روایت *سلجوق‌نامه* را فراروی خویش قرار داده و به بازنویسی آن پرداخته است.

۳.۱.۲. رابطه غیر صریح

در این نوع از بینامتنیت، حضور پنهان یک متن را در متن دیگر می‌بینیم، به‌گونه‌ای که نویسنده قصد دارد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند. در ادامه، رابطه غیر صریح بینامتنیت میان *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* برجسته می‌شود:

در آخر ثمان و اربعین و خمسمائه واقعه اقوام غز بود. از وفات سلطان مسعود یک‌سال و نیم گذشته بود و این اغوزان خیلی بسیار بودند؛ به ترکمانان منسوب و مقام چراخور ایشان به ختلان بود، از اعمال بلخ و ختایان ولایت وحش، هر سال بیست و چهار هزار سر گوسفند، وظیفه به مطبخ‌خانه سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کس او رفتی به قبض و استیفاء آن؛ و چنان‌که عادت به جبر و تسلط حاشیه سلطان بود، شخصی که از قبل خانسالار به مطالبه اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند ماکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸). و در آخر سنه ثمان و اربعین [او خمس مایه] حادثه غز بود، و غزان خیلی بودند از ترکمانان، مقام و چراخورشان بختلان بود از اعمال بلخ، و هر سال بیست [و] چهار هزار گوسفند وظیفه بود که به مطبخ سلطان دادندی و این در مجموع خوانسالار بودی و کس او به استیفاء آن رفتی، و چنانک تسلط و تجبر حاشیه سلطان بود، این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت، بر ایشان تعدی می‌کرد و در ردّ و بدل گوسفند ماکست و مبالغت بیش از حد می‌نمود (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

کاملاً مشخص است که راوندی به روایت ظهیری نیشابوری نظر دارد و این بینامتنیت غیرصریح، نه تنها در محتوای روایت، که در واژگان، ترکیبات و افعال هم دیده می‌شود.

اگر سال و تاریخ و گروه غزان و محل استقرار آنها و وظیفه بیست و چهار هزار گوسفند آنان به مطبخ سلطان و حتی فرستادن فردی جبار برای استیفای آن را شباهتی تاریخی در نظر بگیریم، باز هم عبارتهایی مثل «و چنان که عادت به جبر و تسلط حاشیه سلطان بود»/ «و چنانک تسلط و تجبر حاشیه سلطان بود» بینامتنیت غیرصریح میان این دو متن را تأیید می‌کند.

۳.۱.۳. رابطه ضمنی

بررسی دو متن نشان می‌دهد که تنها در یک حالت می‌توان رابطه میان *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* را بینامتنیت ضمنی دانست؛ آن هم وقتی است که فردی با آگاهی‌های تاریخی فراوان و آشنا به روایت *سلجوق‌نامه*، با روایت *راحة‌الصدور* برخورد کند و این بینامتنیت برای او کاملاً روشن باشد.

در این حالت، می‌توان ادعا کرد که مؤلف متن دوم، قصد پنهان کردن بینامتن خود را نداشته و به همین دلیل، نشانه‌هایی به کار برده است که با کمک آنها بتوان به بینامتنیت دو متن رسید. نباید فراموش کرد که در بینامتنیت ضمنی، عده خاصی یعنی مخاطبان خاصی که از متن اول آگاهی دارند- متوجه بینامتن می‌شوند.

۴. رابطه ضمنی تفاوت‌های زبانی گزارش‌های *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور*

هم در *سلجوق‌نامه*، که تقدم دارد و منبع گزارش *راحة‌الصدور* و چند تاریخ دیگر مثل تاریخ گزیده است، و هم در *راحة‌الصدور*، موضوع گزارش و روایت یکی است و مخاطب همان چیزی را از گزارش *سلجوق‌نامه* می‌فهمد که از *راحة‌الصدور* دریافت می‌کند. به گمان نگارنده، تنها در سطح زبان این دو روایت تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

۱. ظهیری نیشابوری فتنه غز-یا به قول خودش آغوز- را «واقعه» می‌داند، در حالی که راوندی آن را «حادثه» خوانده است. اگرچه در فرهنگ قرآنی «واقعه» معنای خاصی دارد و به معنای «قیامت» آمده و بر همین قیاس، حافظ مرگ را، به جای حادثه، واقعه^۲ می‌داند. بعید است مؤلف *سلجوق‌نامه* اهداف معنادار و آشکاری از واژه «واقعه» منظور داشته باشد، اما این قدر هست که در «واقعه»، جنبه خشونت و توحش، چنان که در واژه «حادثه» فهم می‌شود، احساس نمی‌گردد.

۲. گزارش *سلجوق‌نامه* بر پایه گونه‌ای از اطناب و درازگویی استوار است؛ مثلاً، این عبارت *راحه‌الصدر*: «غزان خیلی بودند از ترکمانان» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷)، در *سلجوق‌نامه* این‌طور آمده است: «غوزان خیلی بسیار بودند و به ترکمانان منسوب» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸). صفت «بسیار» و واژه «منسوب» در قیاس با *راحه‌الصدر* فاقد کارکرد زبانی خاص و زیبایی‌شناختی‌اند. همین رویکرد به درازگویی در سطرهای بعدی همین بند نیز کم‌وبیش در *سلجوق‌نامه* دیده می‌شود.

مؤلف *راحه‌الصدر* درباره محل سکونت و چراگاه‌هایشان در ختلان - که از نواحی بلخ بود - به این گزاره قناعت کرده است: «و چراخوارشان بختلان بود از اعمال بلخ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷)؛ اما مؤلف *سلجوق‌نامه* با افزودن یک و دو ناحیه به اعمال بلخ، زبان خود را اندکی دچار حشو می‌کند: «و مقام چراخور ایشان به ختلان بود، از اعمال بلخ و ختایان ولایت وحش...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸). علاوه‌براین، در عبارت *سلجوق‌نامه*، پیش از چراخور (چراگاه، مکان چرا)، کلمه «مقام» به‌معنای «محل و مکان» آمده که حشو است.

از طرف دیگر، فشردگی زبان و کوتاهی عبارت‌ها در *راحه‌الصدر*، بی‌آنکه مؤلف از برخی عناصر موسیقی‌ساز مثل سجع، جناس و... بهره ببرد، نوعی موسیقی، ریتم و حرکت را برای زبان تأمین می‌کند، هرچند شکل تألیف اجزای جمله‌ها در شکل‌گیری موسیقی بی‌تأثیر نیست. این نکته مهمی است که زبان *سلجوق‌نامه*، به‌دلیل همان حشو و زواید و لحن صرفاً گزارشی، از آن محروم است.

این تفاوت و فاصله زیبایی‌شناختی زبانی را میان نثر *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدر* تقریباً در سراسر روایت فتنه غزان می‌توان دید. در جایی، شخصی برای گرفتن گوسفندها از طرف خوان‌سالار به میان قوم ترکمانان رفت و بر آنان بسیار ستم روا داشت، یا به‌گفته مؤلفان *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدر* «تعدی و زور می‌کرد». گزارش هردو اثر به شرح زیر است:

شخصی که از قبل خانسالار به مطالبه اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند ممانعت می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود و به زبان سفاهت می‌کرد و در میان ایشان مردمان بزرگ بودند و معروفان با تجمل و زحمت و حشمت، احتمال آن مذلت و خواری نمی‌توانستند کرد؛ این شخص را در خفیه هلاک کردند (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۸).

این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت بریشان تعدی می‌کرد و در ردوبدل گوسفند ممالکست و مبالغت بیش از حد می‌نمود... او به زبان سفاهت می‌کرد و در میان ایشان امرای بزرگ بودند و مردمان با تحمل و نعمت؛ او از ایشان طمع رشوت می‌داشت... ایشان رشوت نمی‌دازدند و تحمل مذلت نمی‌توانستند، این شخص را در خفیه هلاک کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

در همین بند، و پس از عبارت: «او از ایشان طمع رشوت می‌داشت»، مؤلف *راحه‌الصدر* آورده است: «مثل: الرِّشْوَةُ تَشِينُ الْأَعْمَالَ وَ تَفْسِدُ الْعُمَّالَ: رشوت عیب در کارها آرد و عمال را زیان دارد» که ضمن توصیف و توضیح بدیهیات، اندکی به یک‌دستی نثر لطمه می‌زند.

اما در نثر *سلجوق‌نامه*، با وجود اطناب، این نوع عبارت‌مثلی را نمی‌بینیم و اصولاً یکی از تفاوت‌های اساسی نثر *راحه‌الصدر* بهره‌گیری نسبتاً پرشمار از مثل‌های عربی است، سنتی که در بسیاری از متون تاریخی قرن‌های ۶ و ۷ کمابیش کاربرد دارد.

تکرار و اشتراک برخی واژه‌های کلیدی، که غالباً بار اصلی محتوایی روایت را بر شانه می‌کشند، در این‌دو اثر، این گمان را که یکی از این‌دو از روی دیگری نوشته شده باشد، به یقین تبدیل می‌کند. اگر *راحه‌الصدر* از روی گزارش *سلجوق‌نامه* فتنه‌غز را روایت کرده باشد، که قطعاً چنین است، با وجود زیبایی‌های زبانی و نوعی حرکت موسیقایی خاص، فاقد نگاه مستقل در توصیف و روایت حادثه است؛ یعنی مخاطب از گزارش *راحه‌الصدر* چیزی فراتر از روایت *سلجوق‌نامه* از فتنه‌غز درنخواهد یافت. دریافت متفاوت یا فهم عمیق و خاص از هر متنی، به زاویه دید روایت و نگاه مستقل راوی بستگی دارد. دو اصلی که *راحه‌الصدر* - علی‌رغم زیبایی‌های زبانی‌اش - فاقد آنهاست.

۴.۱. کاربرد مفردات خاص و ابداعی در هر دو روایت و تفاوت آنها

هم در *سلجوق‌نامه* و هم در *راحه‌الصدر*، مفردات خاص و ابداعی کم نیستند، اما شمار این مفردات - به‌ویژه فعل و صفت - در *راحه‌الصدر* بیشتر است. -به‌کارگیری شکل قدیم‌تر فعل در *راحه‌الصدر* کم‌وبیش عادی است، مانند ماضی بعید از بودن: «بوده بود» در عبارت ذیل:

«غزان، مرو را که دارالملک بوده بود، از روزگار جغری‌بک... سه‌روز متواتر می‌غارتیدند»^۳ (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

-ساخت فعل از اسم: «و شهر مرو که دارالملک بود از روزگار چغریک... بغارتیدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

-ساخت فعل همراه با «ب» تأکید بر فعل کمکی «کردن»: «مردم نشابور اول کوششی بکردند...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۱۸۰).

«...و مردم نشابور نخست کوششی بکردند...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۵۰).

صفت نسبی: «...اول روز: زربینه و سیمینه و ابریشمینه، دوم روز: برنجینه و آهنینه...»^۴ (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

«سه‌روز متواتر، روز اول: زربینه و سیمینه و ابریشمینه، روز دوم: رویینه و برنجینه...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

صفت لیاقت خاص: «سوم‌روز افگندنی و حشو بالش‌ها و نهالی‌ها و خم و خمره و در و چوب ببردند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

در سلجوق‌نامه به جای «افگندنی»، گسترده و اقمشه آمده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).
صفت نسبی: صفت+ی: «بعد از غارت‌ها عذاب می‌کردند تا نهانی‌ها می‌نمودند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

در سلجوق‌نامه به جای «نهانی‌ها»، خفایا و خبایا آمده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).
-«ی» استمراری بعد از ماضی (ماضی استمراری): «چون شب درآمدی، مسجدی بر طرف بازار بود...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰). «مسجدی بزرگ که دو هزار مرد در آنجا نماز کردی...» (همان، ۱۸۰).

«اما به حضور غز، قرقیز و طوطی‌بک در پیش سلطان نیارستندی» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۱).
«نماز شام که غوزان از شهر برفتندی، بیرون آمدندی» (همان، ۵۰).

۲. ۴. کاربرد ابیات یا امثال در سلجوق‌نامه و راحه‌الصدور

در متون کلاسیک تمثیلی و تاریخی، معمولاً به اقتضای فضا و رویداد، بیتی یا مثلی یا شعری در فواصل نوشتارها می‌آید. هردو اثر از این شگرد سود برده‌اند. این موضوع وقتی درخور تأمل‌تر جلوه می‌کند که اتفاقاً در این دو اثر در فاصله‌هایی در متن از شعر استفاده می‌شود که هردو موضوع مشترکی را گزارش می‌کنند، با این توضیح که شعرها غالباً متفاوت‌اند.

در راحه‌الصدور، ابیاتی از فردوسی و خاقانی، و در سلجوق‌نامه، بیت‌هایی از شاعران دیگر به کار رفته است. مؤلف راحه‌الصدور در بخش فتنه غز بیش از پنج‌بار از شعر بهره گرفته است. سه قطعه از این شعرها از فردوسی و دو قطعه از خاقانی و امیرمعزی است.

غیر از بهره‌گیری مؤلف *راحه‌الصدور* از شعر، جهت تفهیم و انتقال آسان‌تر مطلب، از مثل‌های عربی، نیز آیهای از قرآن (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱) سود جسته است. از کثرت بهره‌گیری مؤلف از احادیث و امثال و اشعار عربی چنین برمی‌آید که مؤلف *راحه‌الصدور* در ادب عربی به‌اندازه ادب فارسی، به‌ویژه در برگرداندن متون عربی به فارسی، استاد است. با چنین بهره‌مندی‌ای از شعرها و امثال عربی و آیات قرآن، اثرش را کاملاً از شکل گزارشی *سلجوق‌نامه* متمایز کرده است.

هر دو اثر پس از شرح شکنجه و کشته‌شدن محمد یحیی، دو بیت از مرثیه خاقانی را با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند:

در دولت محمد مرسل نداشت کس فاضل‌تر از محمد یحیی قبا‌ی خاک
آن کرد روز مهلکه دندان فدای سنگ وین کرد روز قتل دهان را فدای خاک

در *سلجوق‌نامه* نیز همین دو بیت خاقانی آمده، با این توضیح که به‌جای «قبا‌ی خاک»، «فنا‌ی خاک» و به‌جای «دهان» در مصرع دوم بیت دوم «دهن» می‌نشیند.^۵

۴.۳. زیبایی‌شناسی زبان، شکل فیزیکی مفردات، و برخی شناسه‌های تاریخی

۴.۳.۱. تفاوت در کاربرد تصویرها

در سرتاسر روایت چندصفحه‌ای فتنه‌غزان در *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*، تنها به یک مورد تصویر یا فضای تصویری برمی‌خوریم که البته تکان‌دهنده و از نظر زیبایی‌شناسی زبان تماشایی است: «غوزان تیغ‌ها کشیدند، چندان مردم را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

همین گزاره در *راحه‌الصدور* تکرار شده است؛ البته، با زبانی سخته‌تر و در بستری از ریتم و حرکت:

«غزان تیغ‌ها درنهادند،^۶ چندان خلق را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

۴.۳.۲. تفاوت در شکل کتابت حروف

تفاوت و تمایز دیگر در سطح ظاهر و شیوه نگارش زبان *راحه‌الصدور* و *سلجوق‌نامه* این است که در *راحه‌الصدور* حرف «د» پس از مصوت، «ذ» نوشته شده است: «در شمار نیاید که در این چند روز، چندهزار آدمی به قتل آمد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱).

«غزان تیغ درنهادند و چندان خلق را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند» (همان، ۱۸۰).

۴.۳.۳. تفاوت در نام مکان‌ها

مؤلف *راحه‌الصدور* از مسجدی نام برده است که غزا به آتش کشیدند و آن را «مسجد مُطرز» گفتندی» (همان، ۱۸۰). همین مسجد در *سلجوق‌نامه* «مطهر» نامیده شده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

می‌بینیم که از نظر کاربرد مفردات خاص، *راحه‌الصدور* تا حد قابل‌تأملی مستقل است؛ چه از نظر ساخت فعل از اسم، مثل «غارتیدند»، یا به‌کارگیری شکل کهن‌تر فعل، مثل ساخت ماضی بعید از «بودن»: «بوده بود». اما، کم‌شمار نیستند گزاره‌هایی که *راحه‌الصدور* سطرهای *سلجوق‌نامه* را نعل‌بالنعل فقط با افزودن یک قید بازنویسی کرده است، یا ساخت‌های وصفی *سلجوق‌نامه* را (سطرهای ۹ و ۱۰ بخش ۴-۱) بی‌کاهش و افزایشی بازنویسه است. این بخش از رفتار مؤلف *راحه‌الصدور* از نظر طبقه‌بندی تأثیرپذیری در حوزه انتقال جای می‌گیرد؛ چراکه راوندی، به‌عمد و بدون حتی جابه‌جایی یک لفظ، می‌کوشد اصل متن را به نام خود سند بزند. در پاره‌ای از بندهای *راحه‌الصدور* در تطبیق با *سلجوق‌نامه* از نظر کاربرد تصویر و شکل کتابت حروف و نام مکان‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ مثل تصویر کشتار مردم در مسجد، یا شکل «ذ» پس از مصوت به‌جای «د»، یا نام «مطرز» برای مسجد (که در *سلجوق‌نامه* «مطهر» است)؛ اما این تفاوت‌ها چندان نیست که بتوان متن راوندی را مستقل تعریف کرد؛ به‌ویژه اینکه راوندی، با زیرکی خاصی، کوشیده با آوردن معنای برخی واژگان کلیدی متن ظهیری، مثل «فگندنی» و «تهالی» به‌جای «گسترده‌نی» و «قمشه»، و «تهانی» به‌جای «خفایا و خبایا»، میان متن خود و متن ظهیری فاصله بیندازد، اما پیداست که با چنین تغییرات صوری‌ای، جز اینکه متن *راحه‌الصدور* را در این بخش به دام مسخ و اغاره بیندازد، کاری نکرده است. انتقال و مسخ و اغاره از گونه‌های سرقت‌اند و از نظر مبانی بینامتنیت ژنت با بینامتنیت غیرصریح انطباق دارند.

۵. روایت «رهاشدن سنجر از دست غزان» در *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*

در گزارش «رهاشدن سنجر از دست غزان» نیز دو کتاب با اندک تفاوتی ماجرا را روایت می‌کنند.

راحه/الصدور: «مؤید ای ابه فوجی از غزان را بفریفت و به نان پاره از سلطان موعود کرد. یکروز در خدمت سلطان این فوج را نوبت بود. برنشستند، به تماشای شکره و راست براندند تا لب جیحون» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

همین عبارتها در *سلجوقنامه* با اندک تغییر و تفاوتی آمده است و به جای «به تماشای شکره و راست براندند بر لب جیحون»، نوشته است: «آن فوج را نوبت بود. سوار شدند برسم تماشا و اسبان براندند تا آب جیحون...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۱).

روایت *سلجوقنامه* از بیماری و مرگ سنجر، اندکی توصیفی‌تر و مفصل‌تر است. در *راحه/الصدور* می‌خوانیم:

دوسه‌ماه برآمد؛ فکرت بی‌نوایی برو مستولی شده بود که خزاین خالی می‌دید و ممالک خراب و رعیت متشرّد و لشکر متمرّد، آیه و بدلناهمُ بجنّتیهمُ جنّتی، فکر و اندیشهٔ نفسانی و ضعف انسانی بهم پیوست و بمرضی انجامید که آخر امراض و منغص اغراض بود، سنهٔ احدی و خمسين و خمسمایه از دنیا برفت و بدولت‌خانه که بمر و ساخته است او را دفن کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳-۱۸۴).

و اما *سلجوقنامه* در گزارشی توصیفی‌تر، و از منظر بهره‌مندی از سجع و جناس، به موضوع بیماری و مرگ سنجر پرداخته و این گرچه صورت و ظاهری فرمالیستی‌تر به روایت می‌دهد، در القای حس و عاطفهٔ متن و انتقال موضوع و معنای روایت، بیشتر از آنچه در گزارش *راحه/الصدور* می‌بینیم، مؤثر نمی‌افتد:

بعد از دوسه‌ماه، فکر بی‌نوایی و اندیشهٔ قلب منازل بر او مستولی شد که خزاین خالی و ممالک خراب و رعیت منتشر و چشم مفقود و فکر و اندیشهٔ نفسانی و ضعف و اختلال انسانی بهم پیوست و به موضعی انجامید که آخر امراض بود و منقض اغراض. در شهر احدی و خمسين و خمسمائه از دنیی به عقبی نقل و تحویل کرد. در دولتخانه که به مرو ساخته بود او را دفن کردند (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۲).

۶. رابطهٔ ضمنی شیوه‌های تأثیرپذیری *راحه/الصدور* از *سلجوقنامه*

مؤلف *راحه/الصدور* به چهار شیوه از *سلجوقنامه* تأثیر گرفته و از روایت آن مطلب نقل کرده است: (۱) همان تعبیرات *سلجوقنامه* را ذکر کرده است. (۲) تعبیرهای آن را اندکی تغییر داده است. (۳) مطالب *سلجوقنامه* را با اندکی حذف و تلخیص آورده است. (۴) برخی مطالب آن را مفصل‌تر و گزارشی‌تر نقل کرده است. مورد اول، مطابق بلاغت سنتی، «سخ یا انتحال» نامیده می‌شود:

آن است که گفته یا نوشته دیگری را، عیناً، حرف‌به‌حرف و بی‌کم‌و‌یاد و بدون تصرف و تغییر، یا با اندک تصرفی که از حدود تغییر تخلص شعری و نام کتاب و مؤلف تجاوز نمی‌کند، به خود نسبت دهند (همایی، ۱۳۷۱: ۳۵۸).

سه مورد دیگر، در شمار «مسخ» یا «اغاره» قرار می‌گیرد: «آن است که اثر دیگری را از لفظ و معنی بردارند، و در آن به تقدیم و تأخیر کلمات و بسط عبارات، یا نقل کردن به مرادفات و امثال این امور تصرف کنند» (همان، ۳۶۱). برای هر یک از موارد پیش‌گفته مصداق‌ها و نمونه‌هایی در همین روایت می‌توان دید:

– تکرار و اشتراک گزاره‌ها و واژه‌های کلیدی در هر دو اثر: در همین دو بند نقل‌شده، این واژه‌ها و گزاره‌های مشخص در هر دو اثر به یک شکل آمده است: «تعدی»، «به زبان سفاهت می‌کرد»، «این شخص را در خفیه هلاک کردند»، «چون به موسم خویش باز نرسید». فقط یک تفاوت در این دو بند می‌توان دید که چندان تمایز آشکاری از منظر کارکرد روایت به‌همراه ندارد، و آن این است که در *راحه‌الصدر*، بعد از عبارت «به زبان سفاهت می‌کرد»، نوشته است: «در میان ایشان امرای بزرگ بودند» و در *سلجوق‌نامه* می‌خوانیم: «در میان ایشان مردمان بزرگ بودند».

– تکرار و اشتراک واژه‌ها و گزاره‌های مشخص با اندک تفاوت در هر دو اثر: این مورد تا پایان روایت دیده می‌شود:

«تا امیر سپهسالار، قماج – که امیر بلخ بود – به خدمت رسید، به دارالملک...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«تا امیر سفهسالار، قماج – که والی بلخ بود – به خدمت تخت اعلی رسید، به دارالملک مرو...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

«قماج سلطان را گفت جماعت اغوز مستولی و غالب شده‌اند و ناهمواری و بیراهی می‌کنند و به ولایت بنده نزدیک‌اند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«قماج سلطان را گفت غزان مستولی شده‌اند و به ولایت بنده نزدیک‌اند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

«اگر خداوند عالم شحنگی ایشان بنده را ارزانی دهد، ایشان را مالیده و مقهور گرداند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«اگر شحنگی ایشان، خداوند عالم به بنده ارزانی دارد، ایشان سرزده و مالیده شوند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

چنان‌که می‌بینیم، در گزاره‌های پایانی *راحه‌الصدور*، مؤلف با جابه‌جایی فاعل و مفعول (خداوند و شحنگی) و نیز آوردن کنایه «سرزده» به‌جای واژهٔ مفعولی «مقهور»، زبان خود را از نظر ساختمان و ریتم و موسیقی متمایز کرده است. همین اشتراک گزاره‌ها و کلیدواژه‌ها و جابه‌جایی اجزای نحوی به‌منظور ایجاد ریتم در *راحه‌الصدور* تا پایان روایت ادامه دارد:

«چون خبر این حادثه به سلطان رسید، امرای دولت بجوشیدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).
 «چون خبر این حادثه به سلطان رسید، امراء دولت بجوشیدند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).
 «گفتند مثل این اقدام اعضا نتوان کردن، و اگر ایشان را با حد خویش نشانند، تعدی زیادت شود. خداوند عالم، رکاب بیاید جنبانید و کار ایشان خرد نباید گرفت» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۹).

«گفتند بر مثل این اقدام و اعضا نتوان کردن، و اگر ایشان را با حد خویش نشانند، تعدی زیادت شود، دلیری نمایند، خداوند رکاب بیاید جنبانید. رکاب بیاید جنبانید و کار ایشان خرد نباید گرفت» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).

«چون قماج قصد خانهٔ ما کرد، به‌ضرورت از برای اطفال و عیال و عورات و مخدرات بکوشیدیم و او پسرش، نه به‌قصد ما کشته شد که ایشان را اجل موعود رسیده بود» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۹).

«چون قماج قصد خانهٔ ما کرد، ضرورت جهت اطفال و عیال بکوشیدیم و نه به قصد ما، او و پسر او [کشته شدند]» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).

«قماج چون به ولایت خود به بلخ رسید، شحنه بایشان فرستاد و جبایت خواست، ایشان تن درندادند و شحنه را تمکین نکردند و گفتند: ما رعایای خاص سلطانیم و در حکم کسی نباشیم و شحنه را مأیوس بازگردانیدند باستخفاف و اهانت...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«قماج شحنه بذیشان فرستاد و رسم جبایت خواست، ایشان تن درندادند و تمکین شحنه نکردند و گفتند ما رعیت خاص سلطانیم، در حکم کسی دیگر نیاییم و شحنه را باستخفاف براندند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۷).

«در شمار نیاید که در آن چند روز، چندهزار آدمی به قتل آمده بودند و چندهزار دینار بر مردم زیان و خسارت کرده» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

«در شمار نیاید که در این چندروز، چند هزار آدمی به قتل آمد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱). «با جمله بلاد خراسان، اغوزان همین معامله کردند، مگر شهر هرات که سور منیع داشت، نتوانستند شد» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۱).

«با جمله بلاد خراسان غزان همین معامله کردند، مگر شهر هرات که باره محکم داشت، نتوانستند ستند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

تمایز و تشخیص موسیقایی *راحه/الصدور*، اگرچه برای آن نوعی امکانات زیبایی‌شناختی فراهم کرده، از منظر روابط بینامتنی به دلیل حضور تقریباً صددرصدی متن *سلجوق‌نامه* در آن، آن را در سطح نسبتاً نازلی جای داده است. برای مخاطب حرفه‌ای تاریخ و متن تاریخی، آنچه در اولویت است، محتوا و گزارش حوادث روایت است و منطقی که بر آن حوادث حاکم است نه بیشتر. لذا، مخاطب گزارش *راحه/الصدور* از فتنه غز چیزی بیش از نقش همان رخداد در *سلجوق‌نامه* با همان عناصر زبانی و لحن دریافت نمی‌کند. به همین دلیل، براساس رویکرد بینامتنیت، به دشواری می‌توان بدان عنوان بازآرایی و بازآفرینی داد؛ چراکه مؤلف *راحه/الصدور* در نقل حادثه غز، جز رونویسی غیرفعال از روی متن *سلجوق‌نامه*، که صرفاً با افزودن الفاظی و ذکر مترادفاتی همراه است، کاری نکرده است. درحالی‌که در تعریف متن دوم (و بازآرایی و بازآفرینی) آنچه اهمیت دارد، با وجود وابستگی جدی یک متن به پیش‌متن و متن مرجع، فردیت خلاق مؤلف است.

بسیاری از متن‌های بزرگ ادب فارسی، که عنوان آبرمتن را با خود یدک می‌کشند، در بسیاری از بخش‌هایشان، به دلیل اثبات فردیت خلاقشان، نوعی بازآرایی و بازآفرینی‌اند؛ مثل مثنوی، که مولانا شماری از روایت‌های آن را از درون متن‌های دیگر، همچون آثار عطار، سنایی، *رساله قشیریه* و... برپایه اندیشه‌های معرفتی متفاوتش بازآفرینی کرده است. بازآفرینی برخی روایت‌های مثنوی از دیگر متون، مثل «پیل اندر خانه تاریک» و «احمد خضرویه در وقت نزع» و...، چندان با فردیت مولانا درآمیخته که انتساب آنها به متن دیگر کار آسانی نیست؛ بنابراین، نوع رفتار زبانی و گزارشی *راحه/الصدور* در رونویسی از *سلجوق‌نامه*، به‌گواهی عبارتهایی که پیشتر از آن نقل شد، چندان فاقد ابتکار و خلاقیت است که بخش بزرگی از آن را در مجموعه

نازل‌ترین سرقت‌ها، یعنی نسخ و انتحال، جای می‌دهد. مؤلف *راحه‌الصدور* تعمداً کوشیده است منبع و مرجع متن خود را پنهان کند؛ یعنی نوعی ارجاع متن به متن از نوع پنهان، که تنها مخاطب حرفه‌ای و آشنا به آن متن پنهان می‌تواند چنین ارجاعی را تشخیص دهد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش در پی آن بود تا به تأثیرپذیری *راحه‌الصدور* از *سلجوق‌نامه* براساس بلاغت سنتی فارسی و مبانی سه‌گانه بینامتنیت ژنت بردازد. برای نشان‌دادن تأثیرپذیری *راحه‌الصدور* از *سلجوق‌نامه* در قالب بینامتنیت ژنت، باید گفت که از سه نوع بینامتنیت که ژنت تعریف کرده (رابطه صریح و اعلام‌شده، رابطه غیرصریح و رابطه ضمنی)، مؤلف *راحه‌الصدور* در بهره‌مندی‌اش از روایت *سلجوق‌نامه* از بینامتنی نوع صریح هیچ بهره‌ای نبرده است؛ چراکه با توجه به مستندات و مقایسه شکل و شیوه و زبان روایت این دو اثر، مؤلف *راحه‌الصدور* در هیچ‌جا کمترین اشاره‌ای به بهره‌مندی‌اش از ساختار *سلجوق‌نامه* و گاه تکرار نعل‌بالنعل روایتش ندارد؛ از این‌رو، تأثیرپذیری انکارناپذیر *راحه‌الصدور* را باید در قالب نوع بینامتنیت غیرصریح پنهان‌شده جای داد، که در آن مؤلف متن دوم (*راحه‌الصدور*) می‌کوشد تعمداً پیش‌متن و مرجع متن خود (*سلجوق‌نامه*) را پنهان کند. هرچند در پاره‌ای موارد با اندک‌مایه خوش‌بینی، می‌توان رگه‌هایی از بینامتنیت ضمنی را در *راحه‌الصدور* دید که بیشتر در عناصر زبانی تظاهر کرده است.

براساس بلاغت سنتی، در مواردی که مؤلف *راحه‌الصدور*، تعبیرات *سلجوق‌نامه* را بدون تغییر در زبان و بدون تصرف در لفظ و معنی فضاسازی، عیناً تکرار می‌کند، دچار نوعی نسخ یا انتحال شده است. در مواردی هم که روایت *سلجوق‌نامه* را با اندک حذف و تلخیص می‌آورد، یا مفصل‌تر بیان می‌کند و سرانجام نحو را تغییر می‌دهد، به مسخ یا اغاره نزدیک می‌شود. از مقایسه دو روایت این دو اثر تاریخی می‌توان به این نتیجه مشخص رسید که فقدان نگاه مستقل در توصیف و شکل روایت در *راحه‌الصدور* از ارزش ادبی آن کاسته و اصالت زیبایی‌شناختی آن را زیر سؤال برده است. البته، این سخن هرگز بدان معنی نیست که *راحه‌الصدور*، صرفاً بازنویسی مطلق *سلجوق‌نامه* به زبان و بیان دیگر است و هیچ‌گونه دستکاری هنری و دستمایه زیبایی‌شناختی در آن قابل ردیابی نیست، بلکه این اثر در بافتار و شکل

تألیف و اجزای جمله‌ها از موسیقی خاصی سود می‌برد که زبان سلجوق‌نامه به‌دلیل لحن صرفاً گزارشی‌اش از آن محروم است.

پی‌نوشت

1. Teranstextuality

۲. واقعه در قرآن بارها تکرار شده و در مفردات راغب اصفهانی به‌معنی عذاب شدید و قیامت آمده است (ر.ک. ندیم مرعشلی، د.ت: ۵۶۷؛ نیز زمخشری، ۲۰۰۵: ۱۰۷۴).
۳. شب را بدفا! دیدن صدها هزار دفا! مهتاب را/ با روح من بدفا! دفا خود را رها نکن،/.../ سیاره‌های دفا/ در باغ‌های چلچله می‌کوبند/ دفدففدففدفا/ از این قلم/ چون چشم تو/ خون می‌چکد/ دففدففد... (براهنی، ۱۳۷۴: قطعهٔ دفا).
۴. ابریشمین و برنجینه، رویینه و آهنینه به قیاس سیمینه پرداخته شده است. البته، باید توجه داشت که پیشتر، در مرصادالعباد (داستان آفرینش آدم) سیمینه و زرینه کارکرد پیدا کرده است.
۵. گفتنی است دیوان خاقانی به تصحیح و کوشش سجادی، قرائت راحه‌الصدور را تأیید می‌کند، فقط به‌جای «دولت محمد مرسل»، «ملت (= مذهب) محمد مرسل» را درست می‌داند (خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۳۹).
۶. پیشتر سازهٔ «تیغ درنهادن» به‌صورت «شمشیر درنهادن» در تاریخ سیستان آمده بود: «یعقوب و یاران شمشیر درنهادند تا بر یک‌جا شش‌هزار مرد بکشتند» (تاریخ سیستان، ۱۳۷۳: ۱۰۲).

منابع

- آزادیان، شهرام، و مسعود راستی (۱۳۸۸) «بررسی انتحالات راوندی». مجلهٔ ادب فارسی دانشگاه تهران. شمارهٔ ۲: ۹۵-۱۰۸.
- احمدی، بابک (۱۳۷۲) ساختار و تأویل متن. جلد ۲. تهران: مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۸۸) هایدگر و پرسش بنیادین. تهران: مرکز.
- افشار، اسماعیل خان (۱۳۱۳) «سلجوق‌نامهٔ ظهیری و راحه‌الصدور راوندی». مهر. سال دوم. شمارهٔ ۲: ۱۵۷-۱۶۱.
- باغستانی، اسماعیل (۱۳۸۴) «سیری در راحه‌الصدور». کاشان‌شناخت. شمارهٔ ۱: ۶۹-۸۷.
- براهنی، رضا (۱۳۷۴) خطاب به پروانه‌ها. تهران: مرکز.
- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۶۸) دیوان. به‌کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- راوندی، محمدبن‌علی بن‌سلیمان (۱۳۶۴) راحه‌الصدور و آیه‌السرور. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- زمخشری (۲۰۰۵) تفسیر الکشاف للزمخشری. بیروت: دارالمعرفه.
- شاملو، احمد (۱۳۷۱) ابراهیم در آتش. تهران: نگاه.
- کمیلی، مختار (۱۳۸۷) «راوندی، انتحال یا اقتباس». آیینۀ میراث. شمارهٔ ۴۳: ۱۵۰-۱۶۲.

مدرس صادقی، جعفر (۱۳۷۳) *بازخوانی تاریخ سیستان*. تهران: مرکز مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵) *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مه‌رآن مهاجر و محمد نبوی. جلد دوم. تهران: آگه.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶) «ترامنتیت: مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». *پژوهش‌نامه علوم انسانی*. شماره ۵۶: ۱۲۷-۱۴۲.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰) *درآمدی بر بینامتنیت*. تهران: سخن.

نجم‌الدین رازی (۱۳۸۴) *مرصادالعباد*. به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: علمی-فرهنگی. ندیم‌مرعشلی (د.ت) *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالفکر.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *سلجوق‌نامه*. تهران: کلاله خاور.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۱) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.

Genett, Gerard (1997) *Palimpsests: Literature in the Second Degree*, translated by Channa Newman and Claude Doubinsky, Lincoln, University of Nebraska Press.

